

فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی / سال دوازدهم / شماره چهل و دو / زمستان ۹۴ / صفحات ۵۲-۲۹

تأملی در حکم فقهی سرقت از اموال مشارکتی^۱

* علی‌اکبر ایزدی فرد

** حسن قلی‌پور

*** علی فقیه حبیبی

**** سید مجتبی حسین‌نژاد

چکیده

اگر تعدادی افراد در اموالی شریک باشند، منتها یک یا چند نفر از آنها از این اموال مشارکتی سرقت نمایند، بین فقها در حکم این سرقت اختلاف نظر است. نگارندگان پس از بررسی تفصیلی اقوال و ادله فقها در این زمینه در نهایت به این نتیجه می‌رسند که اگرچه تفصیل موجود در روایت صحیح عبدالله بن سنان با توسعه حکم در آن به سرقت از اموال مشارکتی، مقتضی آن است که اگر شریک علم به عدم جواز تصرف در اموال شراکتی را بدون اذن شریکان دیگر داشته باشد و با این حال اموال شرکای دیگر را بردارد به طوری که اموال ربوده شده مازاد بر سهم وی نیز به مقدار حد نصاب قطع (یک چهارم دینار بنابر قول صحیح) برسد، حد قطع بر وی اجرا می‌شود و در غیر این صورت شریک سارق مستحق اجرای حد قطع نیست، منتها با تأمل در این روایت روشن می‌شود که این تفصیل با توجه به وجود ملکیت اموال به نحو اشاعه در اموال مشارکتی، مشروط به لحاظ کردن ملکیت به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال، می‌باشد. و بر فرض وجود شک در اینکه آیا این ملکیت به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال که قبل از سرقت مورد لحاظ قرار گرفته شده بود، آیا بعد سرقت نیز مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا نه؟ مقتضای اصل استصحاب آن است که این ملکیت به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال حتی بعد سرقت شرکاء از یکدیگر نیز در حکم سرقت مورد لحاظ قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: سرقت، اموال شراکتی، ملکیت مشاع، غنیمت، شبهه.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۴/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۹

* استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران، بابل، ایران. izadifard@umz.ac.ir

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران

*** استادیار گروه حقوق، واحد میمه، دانشگاه آزاد اسلامی، میمه، ایران

**** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، موسسه آموزش عالی پارسا، بابل، ایران

۱- مقدمه

یکی از مسائل مبتلابه در جامعه از قدیم الایام تاکنون مسأله سرقت است که چه بسا این مسأله در اموال مشارکتی شیوع بسزایی را دارا می‌باشد. امروزه با رشد سرمایه‌گذاری‌های مشترک در غالب شرکت‌های مختلف تجاری و مدنی، سرقت از آن نیز مطرح است. بدون تردید بررسی فقهی این مسأله تاثیر بسزایی در تبیین حکم و رفع منازعات حقوقی دارد. هر کدام از نظرات مطرح‌شده در باب سرقت از اموال مشارکتی قابل نقد و بررسی است و در جای خود آثار و تبعات مهمی را به همراه دارد و آنچه که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، تبیین نظریه‌ای است که بتواند امروزه در محاکم در جهت حل صحیح مسأله مؤثر باشد. با وجود اینکه تمامی فقها ملکیت به نحو اشاعه را در اموال مشارکتی در زمان قبل از سرقت شریک قبول دارند، منتها اکثریت قریب به اتفاق فقها آن را در حکم سرقت شریک از اموال مشارکتی لحاظ نکردند و تنها از میان فقها ظاهراً فقط صاحب جواهر آن را در حکم این نوع از سرقت‌ها لحاظ نمود (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۲ و ۴۸۶). شایان ذکر است که قانون‌گذار نیز در ضمن ماده ۲۷۷ قانون مجازات اسلامی با پیروی از نظریه اکثریت قریب به اتفاق فقها، نگاشته است:

هرگاه شریک یا صاحب حق، بیش از سهم خود، سرقت نماید و مازاد بر سهم او به حد نصاب برسد، مستوجب حد است.

همانطوری که ملاحظه می‌شود، ظاهر عبارت قانون‌گذار نیز مقتضی آن است که در اجرای حد سرقت بر شریک سارق، ملکیت اموال به نحو اشاعه لحاظ نمی‌شود.

مختار نگارندگان نیز همچون صاحب جواهر ولی با تحلیل متفاوت با تحلیل صاحب جواهر، لحاظ کردن ملکیت اموال به نحو اشاعه در اجرای حد سرقت بر سارق می‌باشد.

۲- مفاهیم بنیادین

برای روشن شدن بحث در ابتدا لازم است، مفاهیم بنیادین موضوع تحقیق روشن شود.

۱-۲- سرقت

سرقت در لغت به گرفتن پنهانی مالی که متعلق به دیگری است، اطلاق می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۳، ۱۵۴؛ ابن اثیر، بی‌تا، ۲، ۳۶۲؛ طریحی، ۱۴۱۶، ۵، ۱۸۵؛ مصطفوی، ۱۴۰۲، ۵، ۱۱۲) چنانچه

راغب اصفهانی در تعریف سرقت می‌نویسد: چیزی که از آن او نیست به صورت خفا و پنهانی، از دیگری بردارد (۱۴۱۲، ۴۰۸).

سرقت در اصطلاح فقها نیز با اندکی تفاوت با معنای لغوی، چنین تعریف شده است: گرفتن پنهانی مال دیگری که در حرز است. (طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۲۳؛ طوسی، ۱۴۰۸، ۴۱۷؛ حلی، ۱۴۱۰، ۳، ۴۹۶؛ ابن زهره، ۱۴۱۷، ۴۳۴)

همانطوری که مشاهده می‌شود، فقها قید محرز بودن اموال را نیز در تعریف سرقت شرط دانسته‌اند. از نظر نگارندگان نیز از آنجایی که در سرقت گرفتن مال دیگری باید از روی ناحق بوده باشد، لذا چاره‌ای نیست جز اینکه این قید نیز در تعریف سرقت اخذ شود؛ زیرا چه بسا اینکه تعاریف وارده از ناحیه فقها در مورد سرقت، بر تقاص و گرفتن اموال از باب حسبه (گرفتن اموال از شخص سارق یا غاصب به نیت برگرداندن آن به صاحب مال) نیز صادق است، لذا برای احتراز از تقاص و گرفتن اموال از باب حسبه در تعریف سرقت، این قید نیز باید به تعریف سرقت افزوده شود.

۲-۲- مال

با مراجعه به کتب لغت، روشن می‌شود که مال از ریشه «مول» بوده و بسیاری از لغت‌شناسان، معنایی برای آن ذکر نکرده و مفهوم آن را شناخته شده و بی‌نیاز دانسته‌اند (کافی الکفاه، ۱۴۱۴، ۱۰، ۲۵۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۵، ۸۲۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۲۸۵) ابن اثیر در این مورد می‌نویسد:

« مال در ریشه لغوی و استعمال اولی خود بر طلا و نقره ای که شخصی مالک آن بوده، گفته شده است. سپس بر هر چیزی که اندوخته و نگه‌داری و تملک شود، اطلاق می‌گردد» (ابن اثیر، بی‌تا، ۴، ۳۷۳).

نظیر سخن فوق را لغویونی همچون طریحی نیز در مجمع البحرین ذکر نموده است (طریحی، ۱۴۱۶، ۵، ۴۷۵). اما در اصطلاح فقها، باید دانست که تحقیق در مورد واژه مال، بسی طولانی است، منتها به جاست تبیین واژه مال را با عقیده امام خمینی به پایان برسانیم. امام خمینی در این مورد معتقد است:

هر چیزی که دارای منفعت حلال و مورد رغبت عقلا باشد و شارع آثار مالیت را بر آن مترتب کند و طبعاً بیع، صلح و دیگر تصرفات در آن را اجازه دهد و ائتلاف آن را موجب ضمان بداند، مال محسوب

می‌شود و در هر چیزی که منافع حلال ندارد و شارع مقدس نیز آثار مالیت آن را القا نموده است، ارزش مالی برای آن چیز در نظر گرفته نمی‌شود (۱۴۲۱، ۳، ۱۰).

۲-۳- ملکیت به نحو مشاع

واژه مشاع اسم مفعول باب افعال که مصدر آن اشاعه و برگرفته از ماده «شیع» است که در لغت به معنای فاش کردن و پراکنده کردن می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۲، ۱۹۰؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۱۲۴۰، ۳؛ واسطی، ۱۴۱۴، ۱۱، ۲۵۶). مراد از ملکیت به نحو مشاع در اصطلاح فقها و حقوق دانان نیز با لحاظ کردن معنای لغوی آن، انتشار سهم هر یک از مالکان و صاحبان حق در تمام مال می‌باشد به گونه‌ایی که جزء جزء آن مال به طور اشاعه برای همه شُرکا است. از این مسأله در ابواب مختلف فقهی، همچون: تجارت، رهن، شرکت، مضاربه، مزارعه، اجاره و ... سخن به میان آمده است. در مقابل مال مشاع، «مال مفروز» یا «ملک اختصاصی» است که آن عبارت است از مالی که شخص به نحو انحصار، مالک آن باشد (جمعی از پژوهشگران، زیر نظر هاشمی شاهرودی، ۱، ۴۹۶؛ طاهری، ۱۴۱۸، ۴، ۸۶).

۳- اقوال فقها در حکم سرقت از اموال مشارکتی

در صورتی که مالی مشترک میان دو یا چند نفر باشد، منتها یک یا چند نفر از آنها از این اموال مشارکتی سرقت کنند، در این صورت فقها در ثبوت حد سرقت بر سارق، اختلاف نظر دارند که می‌توان اقوال آنها را به چهار قول تقسیم نمود:

قول اول: اگر یکی از شریکان مقداری از مال مشترک را که گمان می‌کند سهم وی در این مال مشارکتی می‌باشد، بردارد با توهم به اینکه برای وی برداشتن از مال مشترک بدون اذن شریک دیگر جایز می‌باشد، در اینجا حد قطع مطلقاً ثبوت پیدا نمی‌کند اعم از اینکه به مقدار سهم خود بردارد یا زیادت و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع (یک‌چهارم دینار بنابر قول اصح) برسد یا نرسد؛ زیرا این مورد یکی از مصادیق تحقق شبهه بوده است. در نتیجه با توجه به قاعده اجماعی «الحدود تدرأ بالشبهات» حد قطع ساقط می‌شود.

اما در فرضی که شخص تصرف‌کننده علم به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک دیگر داشته باشد و لکن بدون اذن شریک در آن مال مشارکتی تصرف کند، در این فرض اگر به مقدار

نصبش بردارد، حد قطع بر او ثبوت پیدا نمی‌کند و اگر بیش از مقدار نصیبش بردارد و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد، در این صورت مستحق اجرای حد قطع خواهد بود.

از جمله قائلین به این قول، شهید ثانی (۱۴۱۳، ۱۴، ۴۸۱؛ ۱۴۱۲، ۹، ۲۲۶-۲۲۷)، طباطبایی (۱۴۱۸، ۱۶، ۸۷) و از فقهای معاصر نیز آیت الله مرعشی (بی‌تا، ۶۰) و آیت‌الله سبزواری (۱۴۱۳، ۲۸، ۷۳) می‌باشند.

قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ نیز از این نظریه پیروی کرده و در ضمن ماده ۲۷۷ ابراز داشته است: هرگاه شریک یا صاحب حق، بیش از سهم خود، سرقت نماید و مازاد بر سهم او به حد نصاب برسد، مستوجب حد است. اگرچه قانون‌گذار در ماده فوق اجرای حد سرقت را منوط به علم شریک سارق به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک دیگر، نکرده است، منتها با توجه ماده ۱۲۰^۱ و ۱۲۱^۲ که از موارد اعمال قاعده درء محسوب می‌شود، در نهایت می‌توان گفت که مراد قانون‌گذار تنها اجرای حد سرقت در فرض انتفای شبهه یعنی عالم‌بودن شریک سارق به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک دیگر، می‌باشد.

قول دوم: بعضی از فقها نیز همچون محقق حلی (۱۴۱۸، ۱، ۲۲۳) و علامه حلی (۱۴۱۰، ۲، ۱۸۲) و شهید اول (۱۴۱۰، ۲۶۱) در این زمینه به صورت مطلق نگاشته‌اند:

اگر شخصی مقداری را که گمان می‌کند سهم وی در این مال مشارکتی است، بردارد سپس روشن شود زیادتر از سهمش برداشته است، در این صورت حد قطع بر وی جاری نمی‌شود.

این دسته از فقها هیچ‌گونه تفصیلی قائل نشده‌اند بین صورت علم‌داشتن و علم‌نداشتن شخص متصرف به اینکه تصرف وی در مال مشارکتی متوقف بر اذن شریک می‌باشد و همچنین از اینکه آن مقدار زائد به اندازه نصاب قطع برسد یا نه.

قول سوم: بعضی از فقها به صورت مطلق حکم به قطع دست شریک سارق دادند در صورتی که شریک بیش از سهم خودش سرقت نماید به طوری که این مقدار زائد بر سهم وی به قدر نصاب حد قطع برسد، بدون اینکه هیچ‌گونه تفصیلی بین وجود شبهه (علم‌نداشتن شخص به اینکه تصرف در مال

۱. هرگاه وقوع جرم یا برخی از شرایط آن و یا هر یک از شرایط مسؤلیت کیفری مورد شبهه یا تردید قرار گیرد و دلیلی بر نفی آن یافت نشود حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود.

۲. در جرائم موجب حد به استثنای محاربه، افساد فی‌الارض، سرقت و قذف، به صرف وجود شبهه یا تردید و بدون نیاز به تحصیل دلیل، حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود.

مشارکتی متوقف بر اذن شریک می‌باشد) و عدم وجود شبهه بدهند. شیخ طوسی (۱۴۰۰، ۷۱۵) از قدما و محقق حلی (۱۴۰۸، ۴، ۱۶۰) و یحیی بن سعید (بی‌تا، ۵۶۰) از متأخرین و آیت‌الله خویی (۱۴۱۰، ۴۶) از معاصرین از جمله فقهای هستند که به این صورت فتوا دادند.

آیت‌الله خوئی در کتاب مبانی تکمله المنهاج نگاشته است: اگر کسی از مال مشارکتی به اندازه سهمش یا کمتر از سهمش سرقت نماید، دست وی قطع نمی‌شود و لکن به خاطر چنین عملی تعزیر می‌شود، ولی اگر بیشتر از مقدار سهمش سرقت نماید بطوری که آن مقدار زائد نیز به اندازه ربع دینار برسد، دست وی قطع می‌شود (همان).

منتها با توجه به اجماعی بودن قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات»، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فتاوی این فقهای بزرگوار بر فرض انتفاء شبهه می‌باشد و آنچه که می‌تواند به عنوان مؤید گفته ما باشد، این است که آیت‌الله خویی در بحث ارتفاع شبهه به عنوان یکی از شرائط سرقت حدی گفته است: «که نیاز به آوردن شرط نبودن شبهه در تحقق سرقت حدی نیست؛ زیرا این شرط داخل در مفهوم سرقت و مقوم آن است به طوری که با وجود شبهه سرقت به هیچ وجه تحقق پیدا نمی‌کند» (۱۴۲۲، ۴۱، ۳۴۴). لذا این کلام ایشان در بحث شرطیت ارتفاع شبهه می‌تواند قرینه شود بر اینکه ایشان در اینجا زمانی که گفته‌اند: «فلو سرق من المال المشترك...»، سرقت بدون شبهه را اراده کردند و گرنه از منظر ایشان اصلاً سرقتی تحقق نیافته است. بنابراین این قول در نهایت به قول اول برگشت می‌کند.

قول چهارم: ظاهراً با جستجو در عبارات فقها روشن می‌شود که از میان فقها، تنها صاحب جواهر معتقد به آن است که نمی‌توان با توجه به روایات وارده در باب سرقت از غنیمت همچون روایت صحیحه عبد‌الله بن سنان (قمی، ۱۴۱۳، ۴، ۶۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۶؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۲؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۹)، در حکم سرقت از اموال شراکتی، ملکیت به نحو اشاعه را نادیده گرفت، بلکه حتماً باید در حکم این سرقت، ملکیت به نحو مشاع و در هر جزیی از اموال را نیز لحاظ کرد و قائل به آن شد که اگر شخص تصرف‌کننده علم به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک داشته باشد و لکن بدون اذن شرکای دیگر در آن مال مشارکتی تصرف کند، در این فرض با لحاظ کردن مالکیت شرکاء به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال، اگر به مقدار نصیبش بردارد، کیفر حد قطع بر او اجرا نمی‌شود و اگر بیش از مقدار نصیبش بردارد و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد، در این صورت مجازات حد قطع بر وی اجرا خواهد شد (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۲ و ۴۸۶).

توجه به این نکته لازم است فرق بین این قول با قول اول، در آن است که مطابق با قول اول از آنجایی که طرفداران این قول با الغای خصوصیت به روایت صحیحہ عبدالله بن سنان که در باب سرقت از غنیمت وارد شده است، استناد جستند و حکم در آن را به سرقت از اموال مشارکتی تسری داده‌اند، لذا شراکت به نحو مشاع را در حکم این سرقت لحاظ نکردند، در حالی که بنا بر قول صاحب جواهر ملکیت اموال به نحو مشاع در حکم سرقت از اموال مشارکتی مد نظر قرار می‌گیرد. ثمره این دو قول در آنجایی ظاهر می‌شود که به عنوان مثال دو نفر به صورت مساوی در چهار کیسه گندم که قیمت هر کدام یک پنجم دینار است، شریک باشند، منتها یکی از آنها با علم به حکم تحریم برداشتن اموال بدون اذن شریک دیگر، سه کیسه از گندم را بردارد، مطابق با قول اول حد قطع بر سارق اجرا نمی‌شود؛ زیرا با توجه به این قول، اموالی را که سارق سرقت نموده است گرچه زائد بر حصه وی است، منتها به اندازه حد نصاب قطع نمی‌رسد از جهت اینکه ارزش اقتصادی اموال زائد بر حصه سارق یک پنجم دینار است در حالی که حد نصاب قطع یک‌چهارم دینار است و لکن مطابق با عقیده صاحب جواهر از آنجایی که ملکیت به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال مشارکتی در حکم این سرقت لحاظ می‌شود، ارزش اقتصادی اموال سرقتی مازاد بر حصه شریک سه دهم دینار که بیشتر از یک‌چهارم دینار است، می‌باشد و در نتیجه به تبع آن حد قطع بر سارق اجرا می‌شود.

۴- ادله اقوال فقها در حکم سرقت از اموال مشارکتی و نقد و بررسی آن

باید دانست که دلیل فقهای قائل به قول اول گروهی از روایات می‌باشند که در باب سرقت از غنیمت وارد شده‌اند مبنی بر اینکه اگر غانم از غنیمت به اندازه سهمش یا بیشتر بردارد، منتها مقدار زائد بر سهم وی به اندازه حد نصاب قطع نرسد، در این صورت دستش قطع نمی‌شود اما اگر بیش از سهم خود بردارد به طوری که مقدار زائد بر سهم وی به اندازه حد نصاب قطع برسد در این صورت دستش قطع می‌شود.

شهید ثانی در این مورد می‌نویسد: در فرض علم‌داشتن شخص متصرف به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک، باید در نظر داشت که دلیل عدم قطع دست سارق - در صورتی که به اندازه نصیبش از مال مشارکتی بردارد و ثبوت قطع در صورتی که بیش از اندازه نصیبش بردارد و آن زائد نیز به حد نصاب قطع برسد - از روایات وارده در زمینه سرقت از غنیمت استظهار می‌شود؛ زیرا

شخصی که در غنیمت شریک است، شراکتش ضعیفتر از مالک حقیقی می‌باشد. به خاطر اینکه در ملکیت شخص غانم بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، لذا زمانی که با توجه به روایات وارده در زمینه سرقت از غنیمت، حکم به عدم قطع دست سارق از غنیمت می‌شود، به طریق اولی باید حکم به عدم قطع دست شخص تصرف کننده در مال مشارکتی شود؛ زیرا ملکیتش به نحو حقیقت می‌باشد (۱۴۱۳)، ۱۴، (۴۸۱).

صاحب جواهر که از طرفداران قول چهارم است، اولویت ذکر شده در کلام شهید را صحیح نمی‌داند و در این مورد قائل به آن است که از آنجایی که شرکت به عنوان اشاعه می‌باشد، لذا سارق و شریک در هر جزیی از اموال به نحو مشاع شریکند، بنابر این اساس اگر اموال ربوده شده توسط شریک ارزش اقتصادی آن به اندازه نصف دینار باشد، در این صورت حد قطع بر وی جاری می‌شود؛ زیرا سارق و شریکش در این نصف دینار به نحو مشاع با یکدیگر شریکند، در نتیجه مال غیر به اندازه حد نصاب قطع رسیده است اگرچه سهم سارق از اموال مشارکتی به مراتب بیشتر از نصف دینار باشد؛ مثل اینکه شریک یک سوم سهمش را برداشته است، منتها از آنجایی که شراکت به نحو اشاعه و در جزء جزء اموال می‌باشد، اگر سهم شریکش به حد نصاب قطع یعنی یک چهارم دینار برسد بنابر مقتضای قاعده اشاعه، حکم به اجرای حد قطع داده می‌شود، لذا با توجه به این مطالب اولویت مذکور در کلام شهید ثانی ممنوع می‌باشد. همانطوری که استفاده کردن حکم مطلق مال مشترک از روایاتی که فقها در باب سرقت از غنیمت به آن استناد کردند، ممنوع می‌باشد. صاحب جواهر با توجه به این استدلال در نهایت قول چهارم را نتیجه می‌گیرد (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۶).

باید در نظر داشت علاوه بر شهید ثانی، فقهای دیگر نیز از جمله فاضل هندی (۱۴۰۶، ۱۰، ۵۸۳) دلیل فرض دوم از قول اول (صورت علم داشتن به تحریم تصرف در مال مشارکتی بدون اذن شریک) را روایت صحیح عبدالله بن سنان که در مورد سرقت از غنیمت وارد شده است، دانستند. همچنین فقهای قائل به قول دوم نیز به گروهی دیگر از روایات وارده در باب سرقت از غنائم - همچون روایت محمد بن قیس (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۲۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۴؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸) و مسمع بن عبد الملک (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۳۱؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۵؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸) - که به صورت مطلق دلالت بر اجرانشدن حد قطع بر سارق غنیمت می‌کنند اگرچه مقدار زائد بر سهم وی به اندازه نصاب قطع یا بیشتر نیز برسد، استدلال نموده‌اند.

فقه‌های قائل به قول سوم نیز بر فرض موضوعیت داشتن این قول به عنوان قولی جدای از قول اول، به دسته‌ای از روایات که به طور مطلق دال بر اجرای حد قطع بر سارق از غنیمت می‌کنند، یعنی روایت عبدالرحمن (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۵؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸) - اگرچه شخص علم به تحریم این سرقت نداشته باشد - استناد نموده‌اند. در حالی که صاحب جواهر، روایت عبدالله بن سنان و روایات دیگری را که فقها در باب سرقت از غنیمت به آن استناد کردند، در تصرف در مال مشترک حجت نمی‌داند از جهت اینکه روایت محمد بن قیس و مسمع بن عبدالملک به علت ضعف سندشان، نمی‌توانند حجت باشند و هیچ چیز دیگری هم نیست تا بتواند جبران‌کننده ضعف سند آن دو باشد؛ زیرا عمل مشهور اصحاب و فقه‌های امامیه بر طبق این دو روایت نمی‌باشد و حکم در صحیح عبدالله بن سنان نیز (که دلالت بر تفصیل در قطع دست سارق از غنیمت می‌کند) اختصاص به سرقت از غنیمت دارد و هیچ گونه عمومیتی در آن نیست تا اینکه شامل سرقت از اموال مشارکتی شود (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۲) به طوری که صاحب جواهر در جای دیگر متذکر می‌شوند که حتی اگر روایت محمد بن قیس صحیح هم باشد، باز هم به دلیل اعراض مشهور از این روایت، نمی‌تواند باعث تخصیص عموماً آیه و روایات شود (همان). در نتیجه با توجه به عبارت صاحب جواهر دانسته می‌شود که ایشان معتقدند که حکم سرقت از مال مشترک میان مالکین را نمی‌توان از روایات وارد در زمینه سرقت از غنیمت استظهار نمود، در حالی که شهید ثانی و فاضل هندی و فقه‌های دیگر از قائلین به قول اول و حتی فقه‌های قائل به قول دوم و سوم همانطوری که گذشت، از روایات وارده در زمینه سرقت از غنیمت الغای خصوصیت کردند و آن را قابل اجرا در سرقت از مال مشترک بین مالکین دانستند.

ما نیز روایت صحیح عبدالله بن سنان و روایات دیگری که در باب سرقت از غنیمت وارد شده‌اند و فقها در بحث سرقت از اموال مشاع و شراکتی به آنها استناد کردند، را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در آنجا متذکر می‌شویم که آیا می‌توان با الغای خصوصیت، حکم موجود در روایات وارده در باب سرقت از غنیمت را، در مطلق مال مشاع قابل اجرا دانست یا نه؟ تبیین مطلب از این قرار است:

هرگاه مؤمنین با اذن امام معصوم (ع) یا ولی فقیه - البته بنا بر آنکه ولی فقیه ولایت بر جهاد ابتدایی هم دارد - به جهاد ابتدایی برخیزند غنائم منقول‌های که بدست می‌آورند، چهارپنجم آن متعلق به مجاهدین و غانمین است (طوسی، ۱۳۷۵، ۳۱۵) با حفظ این مطلب اگر یکی از غانمین با انگیزه آنکه سهم خودش را از غنیمت دریافت نماید، اقدام به سرقت از غنیمت نماید، بحثی که در اینجا به وجود دارد، این

است که آیا دست این غانم سارق، قطع می‌شود یا نه؟

روایات وارده در این زمینه را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

روایات دسته اول: گروهی از روایات به صورت مطلق دلالت بر اجرا نشدن حد قطع بر سارق داده-

اند اگرچه مقدار زائد بر سهم وی به اندازه نصاب قطع یا بیشتر نیز برسد. از جمله این روایات:

۱- محمد بن قیس گوید که امام باقر(ع) فرمود: امام علی(ع) درباره مردی که کلاه خودی از غنائم برده بود و گفتند که: سرقت کرده، دستش را قطع کن. حضرت فرمود: من دست کسی را که خودش نیز در آنچه برداشته شریک است، قطع نمی‌کنم (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۲۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰۴؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸) سند این روایت در کافی عبارت است از:

محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر(ع) ... و محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر(ع) ... و در تهذيب و استبصار عبارت است از: محمد بن الحسن بن علي الطوسي عن سهل بن زياد عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر(ع) ...

در مورد سند این روایت باید گفت: در نقل کافی مراد از «عدة من اصحابنا» در این روایت از جهت قرار گرفتن سهل بن زياد بعد از آن، علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان رازی و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل کلینی می‌باشد (حلی، ۱۳۸۱، ۲۷، ۲؛ خواجهی، ۱۴۱۴، ۱۰۱) که علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان رازی معروف به علان به لام مشدده (حلی، ۱۴۱۱، ۲۲۱)، امامی ثقه و از اجلاست (نجاشی، ۱۴۰۷، ۲۶۰؛ حلی، ۱۳۸۳، ۲۴۸) محمد بن ابی عبدالله که همان محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی می‌باشد (محدث نوری، ۱۴۱۷، ۹، ۷۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۴، ۲، ۴۱۰)، وی نیز امامی ثقه صحیح الحدیث است (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۷۳). همچنین محمد بن الحسن که همان محمد بن الحسن بن فروخ الصفار است (علوی عاملی، بی‌تا، ۱، ۳۱)، امامی ثقه جلیل است به طوری که نجاشی از وی به «کان وجهها فی أصحابنا القمیین» تعبیر می‌کند (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۵۴)، قمیونی که در پذیرفتن حدیث و نسبت به انتشار آن شیوه سخت گیرانه را متحمل بوده اند. اما در مورد محمد بن عقیل کلینی نیز باید گفت که وی از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی می‌باشد و از جمله غرائب است که شاگرد وی یعنی محمد بن یعقوب کلینی «أوثق الناس و أثبتهم فی الحدیث» بوده باشد در حالی که خود وی ثقه

نبوده باشد (محدث نوری، ۱۴۱۷، ۷۹/۹)، لذا شکی در وثاقت وی نیز نمی‌باشد. البته کلام و سخن در تمیز هر یک از این افراد و به تبع آن وثاقت هر یک از اینها، بسی طولانیست که آوردن خارج از حوصله تحقیق حاضر است، منتها در نهایت می‌توان وثاقت و صحیح الحدیث بودن هر یک از اینها را نتیجه گرفت (همان، ۳، ۵۰۹-۵۱۰).

در نقل تهذیب و استبصار نیز طریق شیخ به سهل بن زیاد صحیح است (موسوی خویی، بی‌تا، ۸، ۳۴۱). با حفظ تمامی این مطالب، محمد بن قیس در روایات زیادی در سلسله سند احادیث قرار گرفته است که یا مانند روایت مزبور از امام باقر (ع) نقل می‌کند و یا از امام صادق (ع). آنچه که در اینجا شایان ذکر است اینکه محمد بن قیس مشترک بین چند راوی است که از میان آنها، محمد بن قیس ابوعبدالله بجلی و محمد بن قیس ابونصر اسدی معروف و مشهورند که هر یک از آن دو ثقه هستند (همان، ۱۷، ۱۷۶) بنابراین محمد بن قیس امامی ثقه است. حال با اثبات وثاقت محمد بن قیس که در هر چهار طریق از نقل قرار دارد باید گفت: عبد الرحمن بن ابی نجران (نجاشی، ۱۴۰۷، ۲۳۶؛ حلی، ۱۳۸۱، ۱۱۴) و عاصم بن حمید الحنطاط (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۰۲؛ حلی، ۱۳۸۱، ۱۲۵) نیز در هر چهار طریق از نقل روایت، امامی ثقه و از اجلا محسوب می‌شوند. علی بن ابراهیم قمی نیز که در طریق دوم نقل کافی قرار گرفته است، امامی ثقه و از اجلا می‌باشد (نجاشی، ۱۴۰۷، ۲۶۰؛ حلی، ۱۳۸۱، ۱۰۰) همچنین پدر، وی ابراهیم بن هاشم قمی نیز که همانند فرزندش در طریق دوم از نقل کافی قرار گرفت، امامی ثقه جلیل می‌باشد. زیرا ابراهیم بن هاشم قمی گرچه توثیق خاص ندارد، منتها بنا بر مذهب تحقیق از طریق قرائنی امامی ثقه جلیل می‌باشد. که مهمترین این قرائن آن است که اصحاب و عالمان بزرگ شیعه، همچون کشی، نجاشی و شیخ طوسی، در شرح حال این راوی نگاشته‌اند: «آنه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم»؛ زیرا قمیین در پذیرش روایات، شیوه سختگیرانه‌ای را متحمل بوده‌اند و نمی‌توانستند نسبت به روایات ابراهیم و انتشار آن بی‌تفاوت باشند. از این جهت عدم طرد او از جانب مشایخ قم، دلیل بر نهایت وثاقت او است. (بحرالعلوم، ۱۳۶۳، ۱، ۴۶۲-۴۶۴؛ حائری، ۱۴۱۶، ۱، ۲۱۳-۲۱۸؛ موسوی خویی، بی‌تا، ۱، ۳۱۷-۳۱۸) به طوری که حتی بعضی از دانشمندان رجالی همچون سید بن طاووس ادعای اجماع در وثاقت وی می‌نمایند. (ابن طاووس، ۱۴۰۶، ۱۵۸) بنابراین طریق دوم از نقل کافی قطعاً صحیح بوده و هیچ مشکل سندی ندارد. اما در نقل اول از کافی و نقل سوم و چهارم (نقل تهذیب و استبصار) باید گفت که در مورد ابوسعید سهل بن زیاد اگرچه گفتند: «الامر فی سهل

سهل» (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۶، ۹۰)، منتها این نکته را باید در نظر داشت که شخصیت رجالی وی خالی از مناقشه نیست؛ زیرا تعدادی از دانشمندان رجالی وی را ضعیف و غیر قابل اعتماد در نقل حدیث می‌دانند (طوسی، بی تا، ۲۲۸؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ۱۸۵)، ولی باید گفت: که سهل بن زیاد گذشته از اینکه بنا بر مذهب تحقیق - که آوردن آن خارج از حوصله این مقاله است و خود تحقیق مستقلاً را می‌طلبد - امامی ثقة است، بر فرض ضعفش تنها در طریق اول از دو طریق در کافی و طریق سوم و چهارم (طریق مذکور در تهذیب و استبصار) قرار گرفته است و در طریق سندی دوم از نقل کافی قرار نگرفته است، لذا سند این روایت حداقل بنا بر یک طریق یعنی نقل دوم از کافی صحیح است. چ

۲- امام صادق(ع) فرمود: مردی را که از بیت‌المال سرقت کرده نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند حضرت فرمود: دستش قطع نمی‌شود چرا که او هم در بیت‌المال سهمی دارد. (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۳۳۱؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۵؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸)

سند این روایت در کافی عبارت است از: محمد بن یعقوب عن عده من أصحابنا عن سهل عن محمد بن الحسن عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله(ع) ... و در تهذیب و استبصار عبارت است از: محمد بن الحسن بن علی الطوسی عن سهل بن زیاد عن محمد بن الحسن عن عبدالله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله(ع) ...

همانطوری که ملاحظه می‌شود سند این روایت در هر سه طریق از نقل گذشته از اختلافات دیگر، از جهت قرارگرفتن محمد بن الحسن بن شمون و عبد الله بن عبد الرحمن الأصم ضعیف است؛ زیرا محمد بن الحسن بن شمون در ابتدا واقعی بوده و سپس مذهب انحرافی غلو را اختیار نموده به طوری که علمای رجالی در تضعیف وی تأکید فراوانی کردند (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۳۵؛ طوسی، ۱۴۲۷، ۴۰۲؛ ابن الغضائری، بی تا، ۱، ۹۵). همچنین عبدالله بن عبد الرحمن الأصم نیز ضعیف و کذاب و دارای مذهب انحرافی غلو بوده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ۲۱۷؛ ابن الغضائری، بی تا، ۱، ۷۷؛ حلی، ۱۳۸۱، ۲۳۸).

این دسته از روایات عمده دلیل قول دوم در نظر گرفته شود به این صورت که طرفداران قول دوم حکم این روایت را با الغای خصوصیت از سرقت غنیمت به سرقت از اموال مشارکتی تعمیم داده‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۳، ۲۱۷).

روایات دسته دوم؛ گروهی از روایات نیز در این زمینه تفصیل می‌دهند که اگر غانم از غنیمت به اندازه سهمش یا بیشتر بردارد، منتها مقدار زائد بر سهم وی به اندازه حد نصاب قطع نرسد، در این

صورت دستش قطع نمی‌شود. اما اگر بیش از سهم خود بردارد به طوری که مقدار زائد بر سهم وی به اندازه حد نصاب قطع برسد، دستش قطع می‌شود. این روایات عبارتند از:

۱- عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق پرسیدم: مردی از غنائم سرقت کرده است حکم او چیست؟ آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمودند: مشخص می‌شود که چه اندازه برداشته است؛ اگر آن چه گرفته کمتر از سهم اوست، تعزیر می‌شود و تمام سهمش به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه گرفته است به اندازه سهم اوست چیزی بر او نیست ولی اگر به اندازه بهای یک سپری که یک‌چهارم دینار است، بیشتر از سهم خویش گرفته است، دستش قطع می‌شود (قمی، ۱۴۱۳، ۴، ۶۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۶؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۲؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۹).

سند این روایت در من لا یحضره الفقیه عبارت است از: محمد بن علی بن الحسین بن بابویه عن یونس عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) ... و در تهذیب و استبصار عبارت است از: محمد بن الحسن بن علی الطوسی عن یونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) ... اگرچه شیخ صدوق در مشیخه‌اش طریق خود را به یونس بن عبد الرحمن ذکر نکرد و به تبع آن سند این روایت نیز مطابق با نقل من لا یحضره الفقیه مرسله به حساب می‌آید، منتها طریق شیخ طوسی در تهذیب و استبصار به یونس بن عبد الرحمن صحیح است (حلی، ۱۳۸۱، ۲۷۶-۲۷۷؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۳، ۸۹). با حفظ این مطلب یونس بن عبد الرحمن (نجاشی، ۱۴۰۷، ۴۴۷؛ طوسی، ۱۴۲۷، ۳۴۶ و ۳۶۸) و عبدالله بن سنان مولی بنی هاشم (نجاشی، ۱۴۰۷، ۲۱۴؛ طوسی، بی‌تا، ۲۹۱) امامی ثقه جلیل می‌باشند. بنابراین سند این روایت با مرسل بودن نقل من لا یحضره، حداقل بنا بر نقل تهذیب و استبصار صحیح است.

۲- شبیه به مضمون همین روایت، روایت دیگری نیز از عبدالله بن سنان نقل شده است (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۲۹؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۹۰). ولی سند این روایت به خاطر واقع شدن صالح بن سعید در طریق آن ضعیف است؛ زیرا صالح بن سعید از جمله راویانی شمرده می‌شود که شخصیت رجالی آن مجهول است (اصفهانی، ۱۴۰۶، ۱۶، ۲۵۶).

همانطوری که ملاحظه می‌شود مضمون این دسته از روایات مطابق با همان تفصیلی است که فقهای قائل به قول اول با الغای خصوصیت به حکم سرقت از اموال مشارکتی تسری داده‌اند. منتها توجه این نکته نیز لازم است که در این روایات هیچ‌گونه تفصیلی در مورد وجود شبهه و فقدان آن داده

نشده است در حالی که این تفصیل در سخنان قائلین به قول اول چنانچه قبلاً گذشت، مطرح شده است. ولی از آنجا که قاعده درء از قواعد اجماعی باب حدود محسوب می‌شود، چه بسا اینکه می‌تواند مخصص این دسته از روایات باشد، لذا قائلین به قول اول در مجموع با در نظر گرفتن قاعده درء و تفصیل موجود در این دسته از روایات، قول اول را استنتاج نمودند.

دسته سوم: باید دانست که یک روایت نیز به طور مطلق دال بر اجرای حد قطع بر سارق از غنیمت می‌کند که عبارت است از: عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: از امام صادق(ع) درباره کلاه خودی که امیرالمؤمنین(ع) برای آن دست برید، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه خود آهنینی بود که مردی از غنیمت سرقت کرده بود و حضرت دست او را قطع کرد (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۵؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۸).

سند این روایت در تهذیب و استبصار عبارت است از: محمد بن الحسن بن علی الطوسی عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن ابان عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت أبا عبد الله(ع) ... طریق شیخ به حسین بن سعید اهوازی با در نظرگرفتن مشیخه‌اش به خاطر قرارگرفتن راویان امامی ثقه در این میان، صحیح است(عاملی، ۱۴۱۹، ۱، ۷۰-۷۱؛ علوی عاملی، بی تا، ۱، ۱۸). با حفظ این مطلب، حسین بن سعید اهوازی (طوسی، بی تا، ۱۵۰؛ همان، ۱۴۲۷، ۳۵۵) و فضاله بن ایوب ازدی (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۱۱؛ طوسی، ۱۴۲۷، ۳۴۲) امامی ثقه جلیل می‌باشند. اما در مورد ابان بن عثمان احمر باید گفت که وی نیز امامی ثقه می‌باشد و قرار گرفتن او در طریق سند این روایت لطمه ای ایجاد نمی‌کند و از اینکه گفته شده که وی دارای مذهب انحرافی ناووسی می‌باشد، بنابر تحقیق صحیح نیست (یوسفی غروی، ۱۳۵۶، ۱، ۲۹۵؛ تستری، بی تا، ۱، ۱۱۴-۱۱۶). البته بررسی شخصیت ابان بن عثمان خود نیازمند به تحقیق مستقلی است، منتها در هر حال در مقام نتیجه می‌توان گفت که ناووسی بودن ابان نوعاً از سوی محققان مورد انکار قرار گرفته است(حائری، ۱۴۱۶، ۱، ۱۳۶-۱۴۳)، اگرچه ممکن است برخی از این دلایل به تنهایی نادرستی این نسبت را ثابت نکنند، اما مجموعاً همان گونه که آیت الله خویی نیز ابراز داشته‌اند (موسوی خویی، بی تا، ۱۶۰، ۱)، به هیچ وجه نمی‌توان چنین نسبتی را پذیرفت. در نتیجه قرارگرفتن وی در سلسله سند روایات همچون سند روایت مورد بحث، نمی‌تواند هیچ لطمه‌ای وارد کند (عاملی، ۱۳۷۲، ۲۷۰). همچنین عبدالرحمن بن ابی عبدالله بصری نیز امامی ثقه می‌باشد (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۰؛ حلی، ۱۳۸۱، ۱۰ و ۱۱۳) بنابراین سند این روایت صحیح است.

گرچه این روایت در باب سرقت از غنمیت وارد شده است، منتها باید در نظر داشت که بر حسب ظاهر، قائلین به قول سوم با الغای خصوصیت به این دسته از روایات استناد کرده‌اند و حکم سرقت از اموال مشارکتی را نیز به نحو مطلق حد قطع دانسته‌اند بدون اینکه آن را مقید به فقدان شبهه و علم داشتن شریک به حرمت تصرف در مال مشارکتی بدون اذن شریک کنند.

منتها با توجه به توجیهی که در مورد سخنان این گروه از فقها گذشت، می‌توان گفت که این قول موضوعیتی نداشته و در نهایت به قول اول برگشت می‌کند و با فرض موضوعیت نیز نقد آن روشن خواهد شد.

دسته چهارم: روایتی است که بین دو صورت سرقت از حاکم ستمگر و عادل تفصیل می‌دهد مبنی بر اینکه در فرض اول سرقت شخص نمی‌تواند موجب اجرای حد قطع شود در حالی که در فرض دوم این سرقت مستلزم اعدام خواهد بود. این روایت عبارت است از:

مفضل بن صالح گوید که امام صادق (ع) فرمود: اگر سارق از خرمن حاکم ستمگر سرقت کند قطع دست بر او نیست او تنها حق خویش را گرفته است ولی اگر از امام عادل باشد، کشته می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۲۸؛ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۲۸۹).

سند این روایت گذشته از قرارگرفتن یزید بن عبد الملک - که به عنوان راوی مجهول شمرده می‌شود - در سه طریق از آن، از جهت صالح بن عقبه بن خالد أسدی (ابن الغضائری، بی تا، ۱، ۶۹؛ حلی، ۱۳۸۱، ۲۳۰) و مفضل بن صالح (نجاشی، ۱۴۰۷، ۱۲۹؛ ابن الغضائری، بی تا، ۱، ۸۸) نیز ضعیف است.

بحث در این روایات و همچنین بررسی عبارات فقها در مورد نقد و تحلیل این روایات بسی طولانیست. منتها به صورت خیلی خلاصه باید گفت: صاحب ریاض در مورد این روایات معتقد است که به حسب اختلاف روایات وارده در این زمینه (سرقت از غنائم)، شبهه حاصل می‌شود، لذا ترددی که از ناحیه بعضی از فقها - همچون علامه (۱۴۱۳، ۳/ ۵۸۸) - در حکم سرقت از غنائم حاصل شده است موجه می‌باشد. اگرچه روایتی که دلالت بر تفصیل در قطع دست می‌کند (صحیحہ عبدالله بن سنان) از نظر سندی واضح تر و از نظر دلالت روشن تر می‌باشد، منتها از آنجایی که این روایت یکی می‌باشد و روایات مقابل (که دلالت بر عدم قطع دست به صورت مطلق می‌کنند، مانند: روایت محمد بن قیس) متعدد می‌باشند، لذا باز هم شبهه حاصل می‌شود. علاوه بر اینکه دلالت این روایات نیز به جهت تعلیلی که در آنها است، قوی می‌باشد. همچنین سند بعضی از این روایات نیز معتبر می‌باشد؛ زیرا قرار

گرفتن «سهل» در طریق روایت محمد بن قیس اگرچه مشکل ایجاد می‌کند، منتها می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد بلکه حتی گفته شد روایت محمد بن قیس به نحو صحیح نیز وارد شده و لکن من به آن دست نیافتم، شاید این روایت در کتاب جهاد باشد.^۱ بنابراین روایت عبدالله بن سنان اگرچه از نظر سندی قوی و دلالتش نیز روشن‌تر می‌باشد، منتها با توجه به مطالب فوق باز هم شبهه حاصل می‌شود. در نتیجه این شبهه موجب تردد در فتوا می‌شود و می‌تواند به عنوان وجه قوت قول به عدم قطع دست به صورت مطلق محسوب شود (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۶، ۹۰).

صاحب جواهر صحیح‌ه عبدالله بن سنان را از حیث سند و دلالت و عمل واضح‌تر می‌داند. وی در این زمینه معتقد است که همچنین امکان جمع دلالتی روایات مقابل با این روایت صحیح‌ه وجود دارد (نحوه جمع خواهد آمد از اینکه اطلاق آنها را می‌توان به واسطه تفصیل موجود در صحیح‌ه عبدالله بن سنان، مقید کرد به جایی که شخص غانم یا به اندازه سهم خود سرقت کند یا اگر بیشتر از سهم خود سرقت کرد آن مقدار زائد به اندازه حد نصاب قطع نرسد). لذا تردیدی که از ناحیه بعضی از فقها در این مقام حاصل شده غیرموجه می‌باشد اگرچه این تردد در کلام صاحب ریاض بواسطه وجوهاتی توجیه شده است، منتها این روایات مقابل با تمامی وجوهاتی که برای توجیه تردد و شبهه حاصله از آنها آورده شده، به طوری که باعث قوت تمسک جستن به این روایات شده است، با این حال هم حتی صلاحیت برای تخصیص عمومات آیه و روایات دلالت‌کننده بر قطع را ندارند تا چه رسد به اینکه معارض با صحیح‌ه عبدالله بن سنان باشد. در نتیجه قول به تفصیل در خصوص غنیمت که مضمون این صحیح‌ه می‌باشد نیکوست (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۴).

ولی صاحب جواهر همانطوری که گذشت و در آینده نیز خواهد آمد، اگرچه در سرقت از غنیمت تفصیل موجود در روایت عبدالله بن سنان را می‌پذیرد و در نهایت سخنان قائلین به قول اول را در خصوص سرقت از غنیمت قبول می‌کند، ولی باید دانست که در سرقت از اموال شراکتی که شرکاء به نحو مشاع در آن اموال شریکند، در حکم سرقت این اموال، مالکیت به نحو اشاعه را نیز لحاظ می‌کند و

۱. البته توجه به این نکته لازم است که این روایت صحیح‌ه در باب جهاد نیست بلکه در ابواب حدود (باب سرقت) وارد شده است که سند آن در کتاب الکافی (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۲۳) عبارت است از: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه و عده من اصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن ابي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن ابي جعفر (ع) قال: قضی أمير المؤمنين عفی السارق... (موسوی گلپایگانی، ۱۴۲۲، ۳، ۳۸).

سخنی غیر از سخنان قائلین به قول اول را نتیجه می‌گیرد.

اگرچه قسمتی از سخنان صاحب ریاض خصوصاً اعتبار سند روایت محمد بن قیس همانطوری که در بررسی اسناد این روایات گذشت، موجه می‌باشد، منتها در هر حال با توجه به مطالب گفته شده در مناقشه صاحب جواهر بر کلام صاحب ریاض می‌توان صحت سخنان صاحب جواهر را نتیجه گرفت. تبیین این مطلب از این قرار است: در روایات دسته اول که طرفداران قول دوم با الغای خصوصیت، حکم در آن را به سرقت از اموال مشارکتی تسری داده‌اند، همانطوری که گذشت روایت محمد بن قیس حداقل یک طریق از آن صحیحه تلقی شده است، منتها باید در نظر داشت که این دسته از روایات از نظر دلالتی مطلق می‌باشند، در نتیجه اطلاق آنها را می‌توان به واسطه تفصیل موجود در صحیحه عبدالله بن سنان (روایت دسته دوم)، مقید کرد به جایی که شخص غانم یا به اندازه سهم خود سرقت کند یا اگر بیشتر از سهم خود سرقت کرد آن مقدار زائد به اندازه نصاب قطع نرسد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۶، ۸۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۴۸۳-۴۸۴؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲، ۴۱، ۲۴۴-۳۴۵). به طوری که حتی بعضی از فقها همچون محقق اردبیلی که در ابتدا به دفاع از قول دوم پرداختند، در نهایت با توجه به تفصیل موجود در روایت عبدالله بن سنان، قول اول را می‌پذیرند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۳، ۲۱۸).

اما در رابطه با قول سوم نیز باید گفت که ابن ادریس حلی در سرائر پس از آوردن سخن شیخ در نهایت (قول سوم) در مقام نقد این سخن معتقد است که حکمی که اصول مذهب ما مقتضی آن می‌باشد این است که سارق زمانی که ادعا شبهه کند و اینکه گمان می‌کرده به اندازه نصیبش برداشته است در این حالت دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا شبهه در جایی که شخصی ادعای شبهه بکند بدون هیچ‌گونه اختلافی ثابت است علاوه بر اینکه اصل نیز اقتضای عدم قطع را دارد؛ زیرا شخصی که مدعی حکم به قطع دست است، محتاج دلیل شرعی در اثبات این حکم می‌باشد در حالی که هیچ دلیلی و اجماعی در این زمینه وجود ندارد و همچنین سخن پیامبر «ادرئوا الحدود بالشبهات» (قمی، ۱۴۱۳، ۴، ۷۴) به عنوان سخن اجماعی و مورد اتفاق تمامی فقها می‌باشد و این مورد (زمانی که شخص ادعای شبهه کند) قطعاً و بدون هیچ‌گونه اختلاف نظری، از موارد تحقق شبهه می‌باشد (حلی، ۱۴۱۰، ۳، ۴۸۵).

همانطوری که ملاحظه می‌شود سخنان قائلین به قول سوم حتی بر فرض موضوعیت داشتن این قول نیز نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا دسته سوم از روایات یعنی روایت عبدالرحمان که قائلین به قول سوم حکم موجود در این روایت را به سرقت از اموال مشارکتی تسری داده‌اند، اگرچه از نظر سند چنانچه

قبلاً گذشته، صحیحه محسوب می‌شود، ولی باید گفت که قاعده اجماعی درء مقید اطلاق آن می‌باشد. گذشته از اینکه فقها نیز این روایت را با توجه به روایت دلالت کننده بر تفصیل در قطع (صحیحه عبدالله بن سنان) به سه وجه توجیه نمودند به طوری که با توجه به این توجیها، هیچ گونه منافاتی بین این روایت و روایت دلالت کننده بر تفصیل در قطع، نمی‌باشد و آن سه وجه عبارت است از: وجه اول: حکم در این روایت اختصاص به فعل امام دارد و اینکه امام آن را به خاطر مصلحتی انجام داد. وجه دوم: این روایت حمل می‌شود بر جایی که برای شخص هیچ گونه سهمی در غنیمت نباشد، یعنی سارق از جمله غانمین نباشد. ظاهر روایت نیز می‌تواند مؤید این حمل باشد؛ زیرا امام در این روایت کلمه «رجل» را به کار برده که این تنکیر ظهور در این دارد که شخص سارق از جمله غانمین نبوده است. وجه سوم: این روایت حمل می‌شود بر جایی که شخص غانم بیش از نصیبش از غنیمت دزدی کند به طوری که آن مقدار زائد بر نصیبش به اندازه حد نصاب قطع برسد (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۰۵-۱۰۶؛ همان، ۱۳۹۰، ۴، ۲۴۱؛ حلی، ۱۳۸۷، ۴، ۵۲۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۶، ۸۹). در رابطه با دسته چهارم از روایت نیز باید گفت که روایت مفضل بن صالح گذشته از ضعف سندی آن همان طوری که قبلاً گذشت، انتهای این روایت نیز به شدت دارای اضطراب است؛ زیرا این روایت حکم سرقت از حاکم عادل را قتل دانست در حالی که حکم سرقت، اجرای حد قطع بر سارق است نه مجازات اعدام. لذا با توجه به این مطلب، بسیاری از فقهای معاصر همچون آیت الله خوئی (۱۴۲۲، ۴۱، ۳۴۵) و آیت الله فاضل (۱۴۲۲، ۵۰۸؛ همان، درس خارج فقه الحدود و التعزیرات) و آیت الله تبریزی (۱۴۱۷، ۳۱۵؛ همان، درس خارج فقه الحدود و التعزیرات) انتهای این روایت را به صورت قطعی باطل می‌دانند چرا که حکم قتل بر سرقت سارق مترتب نمی‌شود اگرچه این سرقت از خرمن امام نیز صورت بگیرد. البته علامه مجلسی (۱۴۰۶، ۱۶، ۲۵۴) و صاحب جواهر (۱۴۰۴، ۴۱، ۴۹۳) معتقدند که احتمال آن است که واژه «قطع» بدل واژه «قتل» باشد که بر فرض صحت این سخن، این روایت نیز مانند روایت عبدالرحمن (دسته سوم از روایات) از جهت اجرای حد قطع مطلق است، لذا همه توجیها و سخنانی که در مورد روایت عبدالرحمن گفته شد در اینجا نیز جاری می‌شود.

۵- نظریه مختار

با توجه به آنچه آمد، در مورد سرقت از غنیمت عمل کردن بر طبق صحیحه عبدالله بن سنان در

صورت انتفاء شبهه نیکو می‌باشد و در صورت وجود شبهه و جهل به تحریم تصرف در غنیمت با توجه به اجماعی بودن قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات» حد به صورت مطلق ساقط است. حال با حفظ این مطلب اگرچه روایات غالباً در باب سرقت از غنایم وارد شده‌اند و لکن با الغای خصوصیت، در سرقت از کلیه اموال مشترک بین مالکین نیز قابل اجرا هستند. زیرا غانم بودن شخص و غنیمت بودن مال هیچ خصوصیتی و موضوعیتی ندارد، بلکه اگر مالی مشترک بین مالکین باشد و یکی از شرکاء بدون اذن شریکان دیگر (با علم به تحریم تصرف در مال مشارکتی بدون اذن از شریکان) در مال مشارکتی تصرف کند، مشمول احکام مندرج در روایات است و از کبرای روایت محمد بن قیس فهمیده می‌شود که امام در مقام جعل قاعده بوده است و هیچ فرقی بین سرقت از غنیمت و سرقت از مال مشترک و دیگر اموال مشاع نیست. در نتیجه از مجموع دو روایت عبدالله بن سنان و محمد بن قیس می‌توان استفاده نمود: «لایجوز قطع ید الآخذ من المال المشترك الا عم من الغنیمه وغیره الا اذا أخذ زائداً علی نصیبه بمقدار النصاب مع علمه بتحریمه». منتها با در نظر گرفتن مطالب فوق توجه به این نکته لازم است: آنچه که مقتضای قاعده در نظر گرفته می‌شود، آن است که در سرقت از مال مشترک، سخن صاحب جواهر (مشارکت در جزء جزء) به عنوان سخن موجه‌ای شمرده شود، ولی از نظر قائلین به قول اول می‌توان از روایت عبد الله بن سنان در سرقت از غنیمت الغای خصوصیت کرد و در مجموع گفت که این حکم «لایجوز قطع ید الآخذ من المال المشترك الا عم من الغنیمه وغیره الا اذا أخذ زائداً علی نصیبه بمقدار النصاب مع علمه بتحریمه» اگرچه در سرقت از مال مشترک بر خلاف قاعده می‌باشد، ولی در نهایت با الغای خصوصیت می‌توان آن را نتیجه گرفت. ولی از نظر نگارندگان، مقتضای صحیح عبدالله بن سنان پس از الغای خصوصیت نمی‌تواند ظاهر در قول اول باشد، بلکه اطلاق آن پس از الغای خصوصیت و تسری دادن حکم در آن به سرقت از اموال مشترک، اعم از قول اول و چهارم است. حتی می‌توان گفت با توجه وجود اشاعه و ملکیت شرکاء در جزء جزء اموال و موضوعیت داشتن آن قبل سرقت، صحیح عبدالله بن سنان پس از الغای خصوصیت و تعمیم حکم در آن به سرقت از اموال شراکتی، ظاهر در قول چهارم است و حتی در صورت شک در اینکه این ملکیت به نحو اشاعه که قبل از سرقت مورد لحاظ قرار گرفته شده بود، آیا بعد سرقت نیز مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا نه؟ مقتضای اصل استصحاب آن است که این ملکیت به نحو مشاع و در هر جزیی از اموال حتی بعد سرقت یکی از شرکاء نیز در حکم سرقت مورد لحاظ قرار گیرد، لذا در مجموع می‌توان قول چهارم را که ظاهراً منحصر

در عقیده صاحب جواهر است، نتیجه گرفت منتها نه از باب اینکه صحیحه عبدالله بن سنان در مورد سرقت از غنیمت است و هیچ ارتباطی موضوعی به بحث ما ندارد آن گونه که صاحب جواهر همانطوری که گذشت، بیان فرمودند بلکه از باب اینکه صحیحه عبدالله بن سنان، با الغای خصوصیت و تعمیم حکم در آن از سرقت از غنائم به سرقت از اموال مشارکتی، ظاهر و معین در قول چهارم است و به تبع آن باید گفت: اگر یکی از شریکان مقداری از مال مشترک را که گمان می‌کند سهم وی در این مال مشارکتی می‌باشد، بردارد با توهم به اینکه برای وی برداشتن از مال مشترک بدون اذن شریک جایز می‌باشد، در اینجا حد قطع مطلقاً ثبوت پیدا نمی‌کند اعم از اینکه به مقدار سهم خود بردارد یا زیادت و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد یا نرسد. اما در فرضی که شخص تصرف کننده علم به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک داشته باشد و لکن بدون اذن شریک در آن مال مشارکتی تصرف کند، در این فرض با لحاظ کردن ملکیت اموال به نحو اشاعه و مالکیت شرکاء در هر جزیی از اموال، اگر به مقدار نصیبش بردارد، حد قطع بر او ثبوت پیدا نمی‌کند و اگر بیش از مقدار نصیبش بردارد و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد، در این صورت کیفر حد قطع بر وی اجرا می‌شود و در صورتی که آن مقدار زائد به حد نصاب قطع نرسد، مورد تعزیر قرار می‌گیرد. همچنین از نظر نگارندگان توجه به این نکته نیز لازم است که صرف ادعای شبهه آن گونه که در مناقشه ابن ادریس بر کلام شیخ طوسی گذشت، نمی‌تواند موجب اسقاط حد قطع شود، بلکه باید تفصیل داد بین موردی که این شبهه عادتاً می‌تواند در حق سارق پذیرفته شود و بین موردی که عادتاً نمی‌توان این شبهه را از وی پذیرفت؛ زیرا اگرچه عمل کردن به قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات» در باب حدود اجماعی می‌باشد، منتها نباید در عمل کردن به این قاعده راه افراط را پیش گرفت و تمامی شبهات را بواسطه این قاعده ساقط نمود، بلکه مقتضای جمع عرفی مقبول بین روایات دال بر این قاعده و روایات دال بر اجرای حدود آن است که در عمل کردن به این قاعده نگاه عقلایی و عرف پسند داشته باشیم اعم از این که شبهه، حکمی باشد یا موضوعیه و همچنین برای قاضی ایجاد شود یا متهم و یا هر دو. در تمامی این موارد، در حد عقلایی به این قاعده عمل می‌شود که این حد عقلایی با توجه به حق الله یا حق الناس بودن حدود یا با توجه به ایجاد شبهه برای قاضی یا متهم و ... تعبیر پیدا می‌کند. به جاست تبیین این مطلب را با سخنان مرحوم آیت الله مرعشی به پایان برسانیم. ایشان در مقام نقد بر مناقشه کلام ابن ادریس بر شیخ طوسی می‌نویسد: اما اشکال ابن ادریس در آنجایی که فرموده است: زمانی که غانم

تصرف کننده در غنیمت اگر ادعای شبهه کند، این ادعا از وی پذیرفته می‌شود؛ زیرا حد بواسطه قاعده اجماعی «الحدود تدرأ بالشبهات» ساقط می‌شود، در جواب از وی می‌گوئیم: این سخن شما به صورت مطلق صحیح نمی‌باشد از جهت اینکه مستلزم تعطیل حدود می‌باشد چرا که هیچ حدی نمی‌باشد که شبهه مسقط حد در آن وجود نداشته باشد، لذا چیزی که اصول مذهب ما مقتضی آن است اینکه در مورد شخصی که ادعای شبهه می‌کند، قائل به تفصیل شویم و بگوئیم اگر سارق از جمله کسانی باشد که ادعای شبهه می‌توانند در حق وی پذیرفته شود در این صورت حد بواسطه ادعای شبهه ساقط می‌شود اما اگر سارق از جمله کسانی باشد که ادعای شبهه عادتاً از وی پذیرفته نمی‌شود مثل اینکه سارق شخصی آگاه به وجوه خلاصی از حدود باشد، در این صورت بنا بر نظریه مختار دستش قطع می‌شود (بی‌تا، ۷۳). بنابراین در مقام تحقیق باید قول چهارم را با توجه به الغای خصوصیت و تعمیم حکم در صحیح عبدالله بن سنان از سرقت از غنائم به سرقت از اموال مشارکتی پذیرفت، منتها در خود شبهه نیز باید قائل به تفصیل شد و بین موردی که شبهه عادتاً می‌تواند پذیرفته شود و موردی که عادتاً نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد، تفکیک حاصل نمود.

۶- نتیجه

اگرچه روایت صحیح عبدالله بن سنان که به عنوان میزان در حکم سرقت از غنیمت در نظر گرفته می‌شود، می‌توان مضمون آن را با الغای خصوصیت و با در نظر گرفتن قاعده اجماعی درء، به حکم سرقت از اموال شراکتی تسری داد و به تبع آن چنین نتیجه گرفت:

اگر شخص تصرف کننده علم به عدم جواز تصرف در مال مشترک بدون اذن شریک داشته باشد و لکن بدون اذن شریک در آن مال مشارکتی تصرف کند، در این فرض اگر بیش از مقدار نصیبش بردارد و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد، تنها در این صورت حد قطع بر او ثبوت پیدا می‌کند. ولی توجه به این نکته لازم است که مقتضای صحیح عبدالله بن سنان پس از توسعه حکم در آن به سرقت از اموال مشارکتی، ظاهر در آن است که تفصیل موجود در آن با در نظر گرفتن ملکیت اموال به نحو اشاعه و در هر جزیی از اموال لحاظ شود و حداکثر اینکه در صورت شک، با وجود ملاحظه کردن ملکیت اموال به صورت مشاع قبل سرقت، مقتضای استصحاب، لحاظ کردن این ملکیت در زمان پس از سرقت در حکم سرقت شریک از اموال شریکان دیگر است و به تبع آن در نهایت باید گفت:

در صورتی که شریک علم به عدم جواز تصرف در مال شراکتی بدون اذن شریکان دیگر داشته باشد با این حال بدون اذن شرکای دیگر در آن مال مشارکتی تصرف کند، در صورتی که با لحاظ کردن ملکیت اموال به نحو اشاعه و مالکیت شرکاء در هر جزیی از اموال، اگر به اندازه سهمش بردارد، مستحق اجرای حد قطع نخواهد بود ولی در صورتی که بیش از مقدار سهمش از اموال شراکتی بردارد و آن مقدار زائد نیز به حد نصاب قطع برسد، در این صورت شریک سارق مستحق کیفر اجرای حد قطع خواهد بود.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن اثیر، مجدالدین، (بی‌تا)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- ۳- ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، (۱۴۱۷)، غنیه النزوع، مؤسسه امام صادق(ع)، قم، اول.
- ۴- ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۰۶)، فلاح السائل، بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
- ۵- ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبد الله، (بی‌تا) الرجال، بی‌نا، بی‌جا.
- ۶- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم المقائیس اللغه، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول.
- ۷- اصفهانی، محمد تقی(مجلسی اول)، (۱۴۱۴)، لوامع صاحبقرانی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۸- اصفهانی، محمداقبر بن محمد تقی(مجلسی دوم)، (۱۴۰۶)، ملاذالاکخیر فی فهم تهذیب الاخبار، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۹- بحرالعلوم، سید محمد مهدی بن سید مرتضی، (۱۳۶۳ش)، الفوائد الرجالیه، مکتبه الصادق، تهران.
- ۱۰- تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۱۷)، أسس الحدود و التعزیرات، دفتر آیت الله تبریزی، قم، چاپ اول.
- ۱۱- تبریزی، جواد بن علی، درس خارج فقه الحدود و التعزیرات، مقرر: سید مجتبی حسین نژاد، نسخه خطی.
- ۱۲- تستری، محمد تقی، (بی‌تا)، قاموس الرجال، بی‌نا، بی‌جا.
- ۱۳- جمعی از پژوهشگران، زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۱۴- جوهری، اسماعیل بن حماد(۱۴۱۰)، الصحاح، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
- ۱۵- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۶)، منتهی المقال فی أحوال الرجال، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.
- ۱۶- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
- ۱۷- حلّی، حسن بن علی بن داود، (۱۳۸۳)، الرجال، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
- ۱۸- حلّی، حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلّی)، (۱۴۱۰)، ارشاد الاذهان، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.

- ۱۹- حلی، حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلی)، (۱۴۱۱)، ایضاح الاشتباه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۲۰- حلی، حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلی)، (۱۳۸۱)، الخلاصه، المطبعة الحیدریه، نجف، چاپ دوم.
- ۲۱- حلی، حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلی)، (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۲۲- حلی، محمد بن حسن بن یوسف مطهر (فخرالمحققین)، (۱۳۸۷ش)، ایضاح الفوائد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۲۳- حلی، محمد بن منصور بن احمد (ابن ادريس)، (۱۴۱۰)، السرائر، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۲۴- حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، (۱۴۰۸)، شرائع الاسلام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۲۵- حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، (۱۴۱۸)، المختصر النافع، مؤسسه المطبوعات الدینیّه، قم، چاپ ششم.
- ۲۶- حلی، یحیی بن سعید، (بی‌تا)، الجامع للشرایع، بی‌نا، بی‌جا، چاپ اول.
- ۲۷- خواجویی، محمد اسماعیل، (۱۴۱۴ق)، تعلیقات بر مشرق الشمسین، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد.
- ۲۸- راغب اصفهانی، حسین بن احمد، (۱۴۱۲)، مفردات فی الفاظ القرآن، دارالعلم، بیروت.
- ۲۹- سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۱۳)، مهذب الاحکام، دفتر آیت الله سبزواری، قم.
- ۳۰- طاهری، حبیب الله، (۱۴۱۸)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۳۱- طباطبایی، سید علی بن محمد، (۱۴۱۸)، ریاض المسائل، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
- ۳۲- طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران.
- ۳۴- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۹۰)، الاستبصار، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول.
- ۳۵- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۷۵)، الاقتصاد، کتابخانه جامع چهل ستون، تهران.
- ۳۶- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
- ۳۷- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۴۲۷)، الرجال، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ سوم.
- ۳۸- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (بی‌تا)، الفهرست، المكتبه الرضویه، نجف، چاپ اول.
- ۳۹- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، المبسوط، المكتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران، چاپ سوم.
- ۴۰- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۰)، النهایه، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ دوم.
- ۴۱- طوسی، محمد بن علی بن حمزه، (۱۴۰۸)، الوسیله، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۴۲- عاملی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۱۹)، استقصاء الاعتبار، مؤسسه آل البيت (ع)، قم.
- ۴۳- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، (۱۴۱۲)، الروضه البهیة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۴۴- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، (۱۴۱۳)، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
- ۴۵- عاملی، محمد بن حسین (شیخ بهایی)، (۱۳۷۲)، مشرق الشمسین، آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۴۶- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، (۱۴۱۰)، اللمعه، دارالترتیب، بیروت.

- ۴۷- علوی عاملی، میر سید احمد، (بی‌تا)، مناهج الأخیار، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۴۸- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۲۲ق)، تفصیل الشریعۀ فی شرح تحریرالوسیله (الحدود)، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم، چاپ اول.
- ۴۹- فاضل لنکرانی، محمد، درس خارج فقه الحدود و التعزیرات، مقرر: سید مجتبی حسین‌نژاد، نسخه خطی.
- ۵۰- فاضل هندی، محمد بن حسن، (۱۴۰۶)، کشف اللثام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۵۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰)، کتاب العین، نشر هجرت، قم، چاپ دوم.
- ۵۹- قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، (۱۴۱۳)، کتاب من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۶۰- کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، (۱۴۱۴)، المحيط فی اللغة، عالم الكتاب، بیروت، اول.
- ۶۱- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، کافی، دار الکتب الاسلامیه، بی‌جا، چاپ چهارم.
- ۶۱- محدث نوری، میرزا حسین، (۱۴۱۷)، خاتمه المستدرک، مؤسسه آل‌البتیت، قم، چاپ اول.
- ۶۲- مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین، (بی‌تا)، السرقه علی ضوء القرآن و السنه، درس خارج آیت‌الله مرعشی نجفی، مقرر: سید عادل علوی، بی‌نا، بی‌جا.
- ۶۳- مصطفوی، حسن، (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز کتاب لترجمه و النشر، تهران.
- ۶۴- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائدة و البرهان، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۶۵- موسوی خمینی، سید روح‌الله، (۱۴۲۱)، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، چاپ اول.
- ۶۶- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰)، تکمله المنهاج، نشر مدینه العلم، قم، چاپ بیست و هشت.
- ۶۷- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۲۲)، مبانی تکمله المنهاج، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، قم، چاپ اول.
- ۶۸- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (بی‌تا)، معجم رجال الحدیث، بی‌نا، بی‌جا.
- ۶۹- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، (۱۴۲۲)، الدر المنضود، تقریرات درس خارج آیت‌الله گلپایگانی، مقرر: علی کریمی جهرمی، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
- ۷۰- نجاشی، ابی‌العباس أحمد بن علی، (۱۴۰۷)، الرجال، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۷۱- نجفی، محمد حسن بن باقر، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
- ۷۲- واسطی، سید محمد مرتضی حسینی، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر، بیروت، چاپ اول.
- ۷۳- یوسفی غروی، محمد هادی، (۱۳۵۶)، بهجه الآمال فی شرح زبده المقال، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم.